

## مفاهیم کلیدی حقوق بشر معاصر در اندیشه حافظ

فرانک عظیمی نژاد، دانشجوی مقطع کارشناسی رشته حقوق، دانشگاه بیرجند  
(F.aziminejad@birjand.ac.ir)

### چکیده

بسیاری از حقوق‌دانان جهان حقوق بشر را مهم‌ترین پدیده حقوق بین‌الملل در قرن بیستم دانسته‌اند. در اصطلاح دانش حقوق، مهم‌ترین منبع حقوق بشر اعلامیه جهانی حقوق بشر است که در سال ۱۹۴۸ میلادی در مصوبه‌ای شامل سی اصل تدوین و تصویب شد. در این اعلامیه جهانی، آمیزه‌ای از ظلم ستیزی، عدالت‌طلبی، برادری، برابری و مساوات و نیز آسان‌گیری و مدارا دیده می‌شود که در دیوان حافظ نیز ردپایی از تمامی این مقولات، قابل رصد کردن است. حافظ شاعر نامی قرن هشتم هجری قمری، ستایشگر آزادی و آزادگی و عدالت خواهی است. بدیهی است که نمی‌توان اعلامیه ای سی ماده ای در دیوان حافظ یافت، اما می‌توان نکات پراکنده در غزل‌ها را که لازمه بیان هنری است، گرد آورد و با مواد اعلامیه حقوق بشر تطبیق داد. در اعلامیه حقوق بشر بر «آزادی، برابری، عدالت و حقوق انسانی» از جنبه‌های مختلف تأکید شده و به رعایت کردن این حقوق توصیه شده است. در این مقاله نگارنده میکوشد ضمن خوانش مفاهیم حقوق بشر معاصر، به بررسی وجود این مفاهیم در شعر و عصر حافظ بپردازد. برای نیل به این هدف نخست ضمن اشاره به تعریف حقوقی مفاهیمی چون آزادی، برابری و عدالت، مصادیق آنها را در شعر حافظ و از لحاظ ادبی بررسی میکند و این‌گونه تلاش میکند وجوه شباهت و تفاوت بین معانی معاصر و پیشین را آشکار سازد و به تبیین صلح و بشر دوستی حافظ بپردازد.

واژگان کلیدی: حقوق بشر، حافظ، برابری، عدالت، صلح

### ۱. مقدمه

بشر امروز بیش از پیش گرفتار جنگ، کشتار، خشونت و قربانی نزارهای سیاسی طبقه ای حاکمان شده است؛ بحران‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هم به نوبه‌ی خود سبب تشدید این وضعیت گردیده‌اند؛ اینکه هر کشور برای استقرار صلح و آشتی در جهان باید بکوشد، امروزه حکم یک ضرورت را پیدا کرده است؛ اما برای تحقق بخشیدن به این مهم در وهله‌ی نخست باید صلح و آشتی در خود کشورها برقرار گردد و فقر و بیکاری و تبعیض‌های نژادی و قومی و قبیله‌ای رخت بربندند؛ آن‌گاه در یک تعامل جهانی سایر ملل به صلحی دائمی و پایدار دست یابند.

در این میان کشور ما ایران از ظرفیت‌های بالقوه و بینظیری برخوردار است؛ و با ثبت نام هزاران عارف و شاعر و متفکر و فیلسوف در پیشینه‌ی فرهنگی خود در جایگاه ممتاز و منحصر به فردی در جهان ایستاده است. علاقه‌ی شاعران بزرگ غرب نظیر گوته به حافظ و استقبال گسترده از اشعار او در غرب تنها بخش اندکی از اقبال و احترام عظیمی است که جهانیان در حق مفاخر علم و ادب ایران مبذول داشته‌اند؛ ما باید این اقبال و احترام جهانیان را مغتنم شمرده و با استخراج اندیشه شعری چون حافظ در خصوص صلح و آشتی و منظم و مدون کردن آنها بشر امروز را از تباهی و سر در گمی‌ای که در آن غوطه‌ور است رهایی بخشیم و این امر با توجه به اعتماد و اعتقاد جامعه‌ی جهانی به این شاعر بزرگ و جهانی ما کاملاً محقق و شدنی است.

این که شاعران ما در هزاران سال پیش منادی صلح و آزادی و حقوق انسانی بوده اند، می‌تواند از عمده‌ترین دلایل اقبال جهانیان به مفاخر ملی ما تلقی گردد؛ نشر افکار این شاعر در خصوص صلح و آشتی فایده‌ی دیگری هم برای ما دارد، پس تبلیغات کسانی که دین را افیون توده‌ها می‌دانند و دین اسلام را دین جنگ و خشونت معرفی می‌کنند تا حد زیادی خنثی و بی‌اثر می‌کند؛ چرا که مبانی فکری و عقیدتی شاعران عارف ما بر پایه‌ی دین مبین اسلام و تعالیم انسانی و بشر دوستانه‌ی آن محکم و استوار شده است؛ با توجه به مباحث فوق پژوهش و تحقیق در خصوص جلوه‌های صلح و آشتی در اشعار حافظ ضروری می‌نماید.

بهرحال، استفاده از ظرفیت‌های فکری و فرهنگی کشور می‌تواند کمک موثری در بهبود فعالیت‌های انسان دوستانه باشد؛ لذا هدف از این مطالعه؛ بررسی نگاه حافظ از جهات مختلف از جمله نگاه بشری و درک و جهان بینی و مقوله صلح و آشتی در اشعار او میباشد.

## ۲. روش‌ها:

در این تحقیق از روش توصیفی کتابخانه‌ای استفاده شده است. بدین صورت که بعد از تهیه‌ی طرح تحقیق، کار مطالعه آغاز شده و در ادامه اطلاعات مورد نیاز تکمیل و موضوعات دسته‌بندی شده‌اند؛ سپس اطلاعات جمع‌آوری شده در فصل‌های مربوطه و زیرشاخه‌های آن، به نگارش درآمده و طبقه‌بندی شده و یادداشت‌ها همراه با سند و مأخذ کنار هم قرار گرفته و نتایج ذکر گردیده است. نگارنده در آغاز دیوان حافظ را یک بار از اول تا آخر مطالعه کرده و گزیده‌هایی یادداشت نموده در آخر به خاطر مرتبط بودن برخی موضوعات جلوه‌های صلح و آشتی از سایر سخنان پراکنده و غیر محوری صرف نظر کرده است و مبنای یافته‌ها را بر اساس کتاب فوق‌الذکر و سایر منابع معتبر مرتبط با موضوع رساله قرار داده است. حقوق بشر در مبانی حافظ مورد بررسی قرار گرفته و در ادامه مصادیق مورد توجه حافظ به مقوله‌ی حقوق بشری را که ریشه‌های اجتماعی دارد به شیوه‌ای بدیع آورده است.

## ۳. آزادی در پرتو حقوق بشر و اندیشه حافظ

به عنوان اولین بخش تاریخچه مختصری از اعلامیه جهانی حقوق بشر ارائه می‌شود و در ادامه تعریف حقوقی آزادی در حقوق بشر و اعلامیه جهانی بررسی شده و سپس به بیان مصادیق و معانی آن در شعر و عصر حافظ پرداخته خواهد شد.

### ۳.۱. تاریخچه اعلامیه حقوق بشر

مفهوم حقوق بشر در دنیا، کهن سال تر از آن است که بتوان آن را به تمدن و دوره‌ای خاص منتسب کرد. از دیر باز، همه اندیشمندان، همه مذاهب و کتب بزرگ حکمت و ادب، از آن دم زده‌اند و در مدح آن سخن‌ها گفته‌اند. برخی از نویسندگان، حقوق بشر را از دیدگاه زردشت، کورش، دین یهود، در اندیشه کنفوسیوس و دیگر تفکرات تاریخی کاویده‌اند. پیامبر گرامی اسلام (ص) در خطبه حجة الوداع به محترم بودن جان و مال و ناموس آدمیان - یعنی همان چیزی که امروز حقوق بشر نامیده می‌شود - تأکید کرد.

تا آن جا که ما می‌دانیم، نخستین جوانه‌های اعلامیه‌های «حقوق بشر» به مفهوم امروزی، در اوایل قرن ۱۳ میلادی در انگلستان - که مردم این کشور متحد شدند تا قدرت پادشاه را محدود نمایند - رشد کرد. اعلامیه استقلال امریکا در ۱۷۷۶ م، اعلامیه حقوق بشر و شهروند در فرانسه به سال ۱۷۸۹، و اعلامیه جهانی دسامبر ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل، از دیگر تلاش‌های جامعه بشری برای مدون کردن حقوق انسان هاست.

### ۳.۲. جایگاه آزادی در حقوق بشر

دهم دسامبر ۱۹۴۸ م، اعلامیه ای به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید که امضا کنندگان آن، وحدت اعضای خانواده بشری، کرامت انسانی و شناسایی حقوق ناشی از آن را اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان می دانستند و ایجاد جهانی را که در آن، افراد بشر در بیان عقیده خود، آزاد و از ترس و فقر رها باشند، به عنوان بالاترین آرمان و آرزوی بشری اعلام کردند.

این اعلامیه، در سی ماده تدوین شده است که حدود نیمی از آنها به آزادی های بشری اختصاص دارد و برخی از بندهای دیگر نیز به نحوی به مسائل آزادی مربوط می شود. در این جا به صورت گذرا به ذکر موادی از اعلامیه که به آزادی مربوط اند، می پردازیم:

ماده اول می گوید: تمام افراد بشر، آزاد، زاده می شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند. ماده دوم، اشاره می کند همه افراد بشر، حق دارند که بی هیچ گونه تمایزی، از تمام حقوق و آزادی های ذکر شده در این اعلامیه برخوردار شوند و ...

ماده سوم می گوید: هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده چهارم می گوید: بردگی و داد و ستد بردگان در هر صورت، ممنوع است.

ماده دوازدهم در بند اول و دوم، اختصاص به رفت و آمد و حق اقامت آزاد افراد در کشورها دارد.

ماده شانزدهم، از آزادی ازدواج و تشکیل خانواده سخن می گوید.

ماده هجدهم اشاره می کند که هر شخصی حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین، بهره مند شود.

ماده نوزدهم می گوید: هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد.

ماده بیستم، اشاره به حق آزادی تشکیل اجتماعات و مجامع دارد.

ماده بیست و سوم اختصاص به آزادی انتخاب شغل دارد.

ماده بیست و هفتم می گوید: هر فردی حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع، شریک و سهم گردد.

ماده بیست و نهم می گوید: هر فردی فقط در برابر آن جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزادانه و همه جانبه او را ممکن می سازد.

ماده سی ام می گوید: هیچ یک از مقررات اعلامیه نباید چنان تفسیر شود که موجب از بین بردن حقوق و آزادی های مندرج در این اعلامیه شود.

چنان که معلوم است، آزادی در اعلامیه جهانی حقوق بشر، نقش محوری و اساسی دارد و در بیشتر بندهای آن به صورت های مختلف جایگاه دارد و شاید با توجه به دیگر مواد اعلامیه که به نحوی مربوط به آزادی ها می شود، بتوان گفت اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلامیه حقوق و آزادی های بشر است.

اولین ماده اعلامیه، اعلام می کند که انسان ها آزاد آفریده شده اند که یک اصل انسانی و اسلامی است و در آخرین ماده، باز هم به مبحث آزادی باز می گردد و هرگونه سوء استفاده از تفسیر مواد اعلامیه را برای تحدید آزادی ها، رد و محکوم می کند.

### ۳,۳. آزادی در اندیشه حافظ

حافظ نیز اگرچه گاه مورد حمایت دربار بوده و گاه از دربار رانده شده است در هر شرایط همواره موازین انسانی و رعایت فضایل انسانی و عدالت جویی را در سر داشته است. طنزها و اشارت هایی که به نشانه اعتراض به برخی شاهان آل مظفر در اشعارش به چشم می خورد نوعی تلاش برای آزادی و رهایی از قید و بند استبدادی است که جامعه را از هرگونه حرکت و پویایی باز داشته بود. در این باره کافی است به درک شخصیت رند حافظ نایل شویم تا بدون پیش داوری و تعصب دریابیم که روح آزادی تا چه حد در آثار این شاعر نامدار عمق یافته است. به همین

منظور اگر مبارزه‌ای را که حافظ در اشعارش با ریا و تظاهر اساس می‌نهد بررسی کنیم سنجیده‌ترین افکار و اندیشه‌های آزادی خواهانه را می‌توانیم از لابه‌لای آنها استخراج کنیم.

در بادی امر جستجوی آزاداندیشی در شعر حافظ شاید به آسانی میسر نباشد زیرا شیوه و شگرد حافظ به گونه‌ای دیگر است. به طوری که از تمامی شاعران و مکتب‌ها و اندیشه‌ها متفاوت اندیشیده و عمل کرده است. شیوه او به قدری منحصر به خود اوست که می‌توان برای او مکتبی جداگانه به نام «مکتب حافظ» قایل شد. هم‌چنان که آزادی در هیچ حصاری نمی‌گنجد، شعر حافظ را نمی‌توان در حصار تنگ یک نگرش یا بینش و اندیشه‌ای خاص و مطلق در نظر گرفت، زیرا شعر او به قدری سیال است که نمی‌توان آن را به یک روش در نظر گرفت. هم‌چنان که شعر او در قرن هشتم بوده است هم اینک هم هست اگر او عمر کوتاه خود را سپری کرده و در دوره‌ای از تاریخ می‌زیسته هم اینک هم هست.

پیش از هر چیز باید بپذیریم که حافظ شاعری آگاه است و شرایط و اوضاع سیاسی اجتماعی را خوب دریافته است بنابراین در آغاز بایسته است عصر حافظ شناخته و تبیین شود آن گاه آزاداندیشی حافظ که متأثر از شرایط مذکور است بررسی و تحلیل شود. زیرا مفاهیم و الفاظی چون می، معشوق، درویش، صوفی، محتسب، خانقاه، پیرمغان، رند و زاهد و... که بخشی از جهان‌بینی حافظ را تشکیل می‌دهند در شعر حافظ از بسامد بالایی برخوردارند که هر یک در ظاهر به زمان و مکان خاصی اشارت دارد که دانستن این زمان و مکان جهت شناسایی شعر حافظ ضروری است و در یک کلام شعر حافظ آینه‌ای از اوضاع سیاسی اجتماعی عصر اوست. دیوان اشعار حافظ، درسنامه آزادگی است. او به آدمی می‌آموزد که چگونه آزادگی پیشه کند، محبت کند، از مواهب هستی لذت برد، دم را غنیمت شمرد، روحی بزرگ داشته باشد.

حافظ وام‌داری چند صد ساله است که در تاریخ ایران تفکر و اندیشه پایداری و مقاومت ایرانی در برابر نفوذ و سلطه اعراب را پشت سر نهاده است. به یاد داشته باشیم که اختناق که در ایران وجود داشته یعنی از زمانی که اعراب مسلمان در ایران نفوذ یافتند و از ایرانیان خراج و جزیه دریافت می‌کردند تا زمانی که نفوذ و سلطه آنان در ایران از میان رفت پیوسته سیاست خلفای بغداد مانعی بود برای روح آزادی‌خواه و آزاداندیش ایرانی. تاریخ ایران هیچ گاه سیاست خشن و سبوعانه خلفای عباسی را از یاد نخواهد برد که چه بر سر ایران و ایرانی آورد و چه رجالی را به اسم مذهب و تعصب دینی از میان برداشتند و با تنگ‌نظری‌های که داشتند چه محیط تنگ و بسته‌ای را در ایران ایجاد کردند. هرچند حکومت‌های به ظاهر مستقلی هم‌چون، غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان در ایران دوره اسلامی تشکیل شد ولی قدر مسلم این است که این حکومت‌ها مجری بلامنازع سیاست‌های بغداد بودند و بیشتر خشونت‌های فرقه‌ای و تحریکات سیاسی و اختناق مربوط به دوره حکمرانی این حکومت‌هاست که شرط بقای حکومت خویش را به وابستگی و سرسپردگی به بغداد می‌دانستند. از نشانه‌های این سرسپردگی است برخورد سفاکانه محمود غزنوی با باطنیان، معتزله و شیعه، به دار آویخته شدن حسنک وزیر به دستور مسعود غزنوی در تبعیت از امر خلیفه، برخورد نامعقول و نسنجیده محمود غزنوی با فردوسی و ابن سینا به جرم معتزلی و یا «بدمذهبی» بودن!

با این همه برخی شاعران با وجود جو اختناق و سرکوب، آزادگی و مقاومت را از یاد نبردند و در آثار خویش به شیوه‌های گوناگون بساط ظلم و جور را به باد انتقاد کشیدند، این همه به جهت آن بود که مغول از خود دین و فرهنگی استوار نداشتند و در نتیجه در خصوص مسایل فرهنگی و دینی مذهبی تعصب و حساسیت خاصی نداشتند و به همین جهت، گروه‌ها و دسته‌های فکری و اندیشه‌ای نیز مجالی یافتند تا آزادانه به ترویج افکار و اندیشه‌های خویش پردازند.

از سوی دیگر برچیده شدن دربارهای حکومت‌های پرمطراق و مداح‌پرور غزنوی و سلجوقی نیز عاملی بود تا هنرمندان، و در رأس آنها شاعران، آزادانه‌تر و بدون وابستگی به شاه و سلطان به شعر پردازند. شعری که قبول خاطر

سلطان ملاک مطلوبیت و مقبولیت آن نبود بلکه شاعر بنا به خواست خویش و متأثر از شرایط سیاسی اجتماعی به غزل روی آورده بود

آن هم بر پایه اندیشه‌های عرفانی که از شروط اولیه آن پرهیز از وابستگی‌های دنیوی و کراهیت در مدح و ستایش نااهلان و تربیت نفس و کمال انسانی بود.

اما پس از برچیدگی نفوذ خلافت بغداد در ایران، آثار تعصب‌های دینی هم‌چنان در ایران استوار ماند. هم‌چنان قتل و غارت و آشفته‌گی در ایران حکم‌فرما بود. حکومت‌های ضعیف یکی پس از دیگری در ایران ظهور یافت و بر نابسامانی اوضاع سیاسی کشور می‌افزود.

سرزمین فارس که به واسطه درایت اتابکان سلغری از خطر نابودی حمله مغول در امان ماند و مأمنی برای اندیشمندان و هنروران و فاضلان زمان بود پس از چندی در اثر بی‌لیاقتی اخلاف اتابکان فارس گرفتار آشفته‌گی و بیدادگری شد. در دوران حکومت آل مظفر در شیراز فقر عمومی حاکم شد، انحطاط فرهنگی و اجتماعی متعاقب آن پدیدار گردید و دردهای مردمی فزونی یافت و بیدادگری‌های گاه و بیگاه اوضاع را بدتر می‌کرد. در این میان آزادگان جز خون دل خوردن کاری نمی‌توانستند کرد.

خواجه حافظ در چنین اوضاعی در شیراز چشم به گیتی می‌گشاید. وی پس از طی مراحل از کمال، مردم زمانه خود را دردمند می‌بیند، امن و آسایش را اندک می‌بیند، لشکر ظلم و تیره‌روزی و بدبختی را حاکم زمانه می‌بیند و دل خویش را چونان آزاده‌ای دردمند می‌یابد و هنر شاعرانه خود را تسلائی خاطر خویش می‌یابد و در این راه گاه حوادث زمانه را بهانه شعر خویش می‌کند و می‌سراید:

ز تند باد حوادث نمی‌توان دیدن در این چمن که گلی بوده است یا سمنی  
از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ یاسمنی  
به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی  
مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی  
(دیوان حافظ، ۴۷۷)

حافظ شیرازی همچون همه آزاداندیشان روشن‌بین پویه‌ای مدام و مستمر به سوی آزادی دارد، و تجربه هنری‌اش معطوف به آزادی است. در ادامه تنها چند مورد از مصادیق بیکران تجربه آزادی را در سخن حافظ به بحث می‌گذاریم.

یکی از مفاهیم آزادی در ادبیات کلاسیک، عدم دلبستگی به این دنیا است. چنانچه حافظ می‌گوید:  
فاش می‌گوییم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم  
(دیوان حافظ، ۳۱۷)

عشق، میلی است معطوف به آزادی و هیچ قاعده و قانون و سنت و فرهنگی را بر نمی‌تابد. صاحب این «فن شریف» مستغنی و بی‌نیاز است و اسیر عشق از هر دو عالم آزاد است. عشق یکی از عناصر و محورهای اصلی شعر حافظ است که عرفان، مذهب، باور، انسان‌شناسی، رندی و بیش از هر چیز آزاداندیشی وی را می‌توان در این محور دید و مورد مذاقه قرار داد:

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد  
(دیوان حافظ، ۱۲۱)

وی اساس هستی و رمز و راز آن را در عشق می‌بیند و نجات همگان را در گروی عشق می‌داند و خود را عاشقی می‌داند که گدای در معشوق است و این گدایی مایه رشک سلطانی است:

گرچه بی سامان نماید کار ما سهلش بین کاندرین کشور گدایی رشک سلطانی بود

(دیوان حافظ، ۲۱۸)

در بعد دیگر مفهوم آزادی که در مقابله با اسارت است اشعار حافظ به دودسته تقسیم می شود:  
۱. اشعاری که بر پایه انسان محوری است که در این بعد از آزادی حافظ به جهت غلبه تفکر انسان مدارانه در کل اثر، آن چنان قوی عمل کرده است که برای انسان آن چنان آزادی و اختیاری قائل است که برای جهان پس از مرگ نیز تصمیم گیرنده خود را میداند:

فردا اگر نه روضه رضوان به ما دهند  
غلمان ز روضه حور ز جنت به در کشیم

(دیوان حافظ، ۳۷۷)

و درحالی که حاضر نیست سر به دنیا و عقبی فرو آورد در برابر چرخ گردون نیز احساس زبونی و سستی نمیکند

چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد  
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک  
(دیوان حافظ، ۳۰۳)

نمونه را:

سرم به دینی و عقبی فرو نمی آید  
تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست

(دیوان حافظ، ۲۲)

در این بیت حافظ گیتی و مینو را به هیچ می گیرد و بی ارج می شمارد. بر پایه این اشعار، آزادی در مفهوم کاملاً انسان مدارانه و آنچه اندیشمندان بر آن تاکید دارند به نمایش گذاشته می شود. و در اینجا:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود  
ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

(دیوان حافظ، ۳۷)

بر این اساس می توان گفت حافظ آزاداندیشی است که از حرص و طمع و هوای نفس و تعلقات دنیوی رهایی یافته انسان‌ها را به آزادی و آزادمنشی رهنمون می کند، از این حیث او را می توان در زمره برترین آزادمردان و آزادگان جهان قلمداد کرد.

یکی دیگر از عرصه های آزادی که چهره زیبایی از خویش به نمایش می گذارد عرصه عرفان و تصوف است. عنصر آزادی و مفهوم خاص آن از این منظر شاید اساسی ترین عناصر باشد که در عرفان به آن توجه شده است. در عالم عرفان، رها شدن از قیود بازدارنده و رفتن به سوی معبود و با او یکی شدن و زیر پا نهادن همه خواهش ها و وابستگی ها آنچنان معنایی دارد که واژه آزادی نمیتواند بار معنایی آن را به دوش بکشد.

حافظ ار بر صدر نشینند ز عالی مشربی است  
عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست

(دیوان حافظ، ۷۱)

حافظ حتی در مقابل معشوق ازلی خود چشم داشتی به پاداش آخرت ندارد و میگوید:

زهی همت که حافظ راست از دینی و از عقبی  
نیاید هیچ در چشمش به جز خاک در کویت

(دیوان حافظ، ۹۵)

از دید دیگر در دیوان حافظ، طنز، بزرگترین میدان تمرین آزادی است، حرکتی است آزادی خواهانه به درون تابوها و فضاهای قدرت. در این حرکت، شاعر مرزها و خطوط ممنوعه قدرت را در هم می ریزد، و با درهم ریختن مرز میان بافت های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی فضایی آزاد می آفریند تا خواننده لحظاتی عوالم ممنوعه و خطرآمیز

تابوها را تجربه کند. طنز سخره‌آمیز حافظ که فرهنگ اقتدار را نشانه گرفته است از درهم آمیختن گفتمان‌های قدرت مایه می‌گیرد:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد  
که می‌حرام ولی به ز مال اوقاف است  
(دیوان حافظ، ۴۴)

مال اوقاف منبع قدرت اقتصادی واعظ و مفتی و صوفی است، حکم «فقیه مست» درباره «برتری می‌حرام بر مال اوقاف» طنزی گزنده است که قلمروهای شرعی و منابع اقتصادی قدرت نظام مدرسه و مسجد را به چالش می‌کشد و ارکان قدرت را تخطئه می‌کند. واعظ و صوفی لقمه شبیه می‌خورند، و حافظ پاکدین از اکل مال وقف تبرا می‌جوید.

فتوا دادن پیر مغان؛ «قضای صراحی و جام»، «توبه کردن به دست صنم باده فروش»، و «شستن خرقة آلوده صوفی با می» تعبیرهایی است نمادین و طنز آلود. شاعر، مرزها را درهم می‌ریزد و فرهنگ قدرت را به سخره می‌گیرد و خوانندگان در طنزهای نافذ وی شمیم آزادی سخن را استشمام می‌کنند.

شوق حافظ به دنیای بهتر و برتر در جای‌جای اشعار او هویدا است. به واسطه این شوق است که حافظ گزارشگر این دنیای برتر و مدینه فاضله می‌شود و هرگاه که فرصت یابد به توصیف آن می‌پردازد. این کمال‌جویی و میل به دنیایی بهتر خود نشان از عدم رضایت شاعر از وضع موجود و اعتراض به آن و در نهایت آرایه تصویری از دنیایی که مطلوب اوست می‌باشد، آن‌گاه که شاعر به وضوح اعلام می‌دارد:

یاری اندر کس نمی‌بینم یاران را چه شد  
دوستی کی آخر آمد دوست داران را چه شد؟  
(دیوان حافظ، ۱۶۹)

و این گونه اعتراض مستقیم، بی‌پروا و صریح خود را نسبت به اوضاع سیاسی اجتماعی زمانه خویش ابراز می‌کند. دیوان حافظ شهری است که مجال تجربه آزادی و دموکراسی را به خواننده می‌دهد. در این فضای کلامی، ساختارهای دو قطبی و متقابل شرع / عشق، و کفر / ایمان شکسته می‌شود و امکان بازی با نشانه‌ها و نمادهای مسلط و آزادسازی آنها از سیطره گفتمان‌های قدرت فراهم می‌آید. این فضای هنری، از ستبری زبان قدرت می‌کاهد و میدانی از کلمه و کلام برای تمرین آزادی تدارک می‌بیند. حافظ برای مبارزه با قدرت مطلقه، عالمی از نو می‌سازد و آدمی نو به نام «رند» تا شیخ و قاضی و صوفی را به چالش بکشد. رند گرچه نامی است ناخوشایند و کسی که بیرون از ارزش‌های شرعی و فرهنگی زیسته است، اما حافظ چندان او را برمی‌کشد و از کرامت و فضیلت و صدق و راستی و پاکبازی‌اش می‌گوید که شیخ و قاضی و مفتی و سلطان در برابرش حقیر می‌شوند. رند، قهرمان شهر آزادی است

به همنشینی رندان سری فرود آور  
که گنج‌هاست در این بی‌سری و سامانی  
(قصاید حافظ، ۲)

بدون شک رند حافظ تجلی‌گاه انسان‌شناسی و آزاداندیشی اوست و ادراک و دریافت اندیشه‌های انسان‌مدار و آزادیخواهانه حافظ تنها با درک عمیق شخصیت رند و همپای آن مفاهیمی چون عرفان، مذهب، انسان‌شناسی و عشق در دیوان وی میسر است.

با اندکی تأمل در دیوان حافظ درمیابیم که شاعر با شناور کردن زبان و ایهام‌گویی و تناقض‌پردازی کلامش را چند سویه کرد. مثلاً «باده» در دیوان حافظ، نه آن رمز کلیشه‌ای شعر عرفانی قرون ششم تا هشتم است، و نه باده انگوری، بلکه مفهومی است که میان حقیقت و مجاز شناور است؛ هم باده سنت شعری است، هم باده عرفانی و هم باده انگوری. بنابراین بیان متناقض‌نما، ایهامی و چند سویه حافظ را نمی‌توان به بافت فرهنگی و گفتمان مشخصی محدود ساخت. سخن او هم سخن عارف است و هم رند می‌خواره و هم متدین. از این جهت که شبیه سخن هیچ

کس نیست به زبان غیب توصیفش کرده اند. شعرش فرآیندی از تعادل نیروهاست و «نخستین شرط آزادی، تعادل نیروهاست».

#### ۳,۴. آزادی سیاسی-اجتماعی از منظر حافظ

حافظ گزارشگر اوضاع سیاسی اجتماعی دوران خویش است. او سعی دارد آنچه را که می‌بیند به حوزه شعر بکشاند اما در مقایسه با شعر سیاسی اجتماعی دوره مشروطه این تفاوت را دارد که اوضاع سیاسی اجتماعی در شعر حافظ نموداری از ماهیت کلی و جهان‌شمول ناگواری اوضاع در تمام ادوار تاریخ است و به همین دلیل محدود به یک مقطع تاریخی و یا یک برهه سیاسی اجتماعی خاص نیست بی آن که در زمان متوقف شود تا مختوم به فنا گردد و ارزش هنری خود را با سپری شدن اوضاع از دست دهد. در حالی که شعر شاعران دوره مشروطه اغلب با این معضل بزرگ مواجه است. هرچند بی‌اعتنایی به کار جهان یکی از محورهای شعر حافظ است اما انسان مورد نظر او از اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی برخوردار است. او در جای‌جای اشعار خود وظایف سیاسی اجتماعی افراد انسانی را در سطحی وسیع که مربوط به عالم ناسوت است مورد اشاره قرار می‌دهد و این موضوع به نوبه خود نوعی طرز تفکر سیاسی حافظ و انتظار اوست از انسان در ماهیتی جهانی و جهان‌شمول. حافظ پیوسته با ارزش‌ها و باورداشت‌های غلط اجتماعی می‌ستیزد و چون رهرو عشق و پاکبازی عاشقانه است طریق امن و آسایش را در این راه برای خویش بلا می‌داند:

در طریق عشق بازی امن و آسایش خطاست  
ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی  
(دیوان حافظ، ۴۷۰)

حافظ پیوسته در حال «نفی» و «اعتراض» به انحرافات است که در جامعه خود مشاهده می‌کند. او نسبت به اغلب انحراف‌های موجود در جامعه اعم از اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، دینی، تربیتی، فکری و... معترض است. در ادامه برخی از شعرهای حافظ که خود گویای جوشش درونی شاعر در بیان دردهای اجتماع و نگاه متعالی او به انسان، محیط و اجتماع است و بی‌نیاز از هر شرح و توضیحی است آورده می‌شود:

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ  
از این فساد هزاران هزار دارد یاد  
که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند  
که واقف است که رفت تخت چم بر باد  
(دیوان حافظ، ۱۰۱)

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند  
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد  
(دیوان حافظ، ۱۶۱)

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است  
بیار باده که بنیاد عمر بر باد است  
(دیوان حافظ، ۳۷)

به این شکرانه میبوسم لب جام  
که کرد آگه ز دور روزگارم  
(دیوان حافظ، ۳۲۳)

آینه سکندر جام می است بنگر  
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا  
(دیوان حافظ، ۵)

آنچه از مفاهیم بالا بر می‌آید این است که عرفان ما راهگشای حقوق بشر و البته حقوق شهروندی بوده است و با آن که حافظ در پندار و گفتار درونگراست و پرداختن به مسایل اجتماعی از او دور و بعید می‌نماید اما در شعرهایش مسایلی را طرح می‌کند که ما را به این نتیجه می‌رساند که او به جنبه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی زمان خودش توجه داشته است و بر کسی پوشیده نیست که حافظ، آینه‌ی تمام‌نمای وضع اجتماعی روزگار خود است.



## ۵. عدالت کیفری

با نگاهی اجمالی به تاریخ چندین هزارساله بشری در می یابیم که بشر همواره رؤیای استقرار عدالت در پهنه گیتی را در سر داشته است. در این قسمت ابتدا معنای عدالت در حقوق بشر را بررسی کرده سپس به بیان مصادیق و مفاهیم این واژه در اندیشه و شعر حافظ میپردازیم.

### ۵,۱. بسامد عدالت در حقوق بشر

عدالت در حقیقت، ناظر به حفظ و صیانت از این حقوق فردی و اجتماعی است و به طور روشن تر هر عمل آمرانه ای که ناقض این حقوق بنیادین باشد، ظالمانه است. بر اساس معرفت شناسی و انسان شناسی جدید، عملی عادلانه است که منطبق بر اصول و قواعد کلی ناظر به حفظ و صیانت از حقوق اساسی بشر باشد. از سوی دیگر، نهادهای اجتماعی نیز مکلفند امکانات و توان مندیهای خود را بر حسب قواعد عادلانه توزیع کنند و به این اعتبار، می توان گفت: حق برابری همگان در تصری مناصب اجتماعی از اصول عدالت محسوب می شود..

افزون بر این، استبداد و نفی آزادی از بارزترین مصادیق ظلم است و برای تحقق عدالت، تأمین آزادیهای اراده تحت قواعد کلی ضروری است. از این رو، حق مساوی بودن همگان در آزادی را نیز از اصول عدالت می شماریم اهمیت وافر و بی بدیل بودن عدل و داد بر همگان واضح و مبرهن است و از قدیم الایام عدالت متساوی و عمومی، بهترین آرزوی هیأت اجتماعی است. قدیمی ترین اصطلاح حقوقی در تاریخ تمدن انسانی هم عدالت است. واقعیت امر نیز همین است که جهان بدون عدل، بی معناست و تمام عالم و هر آنچه در اوست، بر پایه عدالت بنا نهاده شده است. برقراری عدالت کیفری یکی از مهمترین آرزوهای بشر در طول تاریخ بوده که تحقق آن در پرتو برگزاری دادرسی عادلانه مبتنی بر فراهم نمودن حق دادخواهی و دفاع ممکن خواهد شد

### ۵,۲. عدالت از منظر حافظ

حافظ ستایشگر آزادی و آزادگی و عدالت خواهی است. وی از جمله فرزندان عارفی است که به واسطه عشق سرشاری که به کرامت انسانی و حقیقت دارد، از سالوس و ظاهر و تزویر گریزان است؛ و این امر ناشی از عمق اخلاص و صدق عقیدت و نماینده تأسف و دریغ از ریاکاری خود پسندی ازرق لباسان دل سپیه و مسند نشینان خود بین روزگار شاعر است.

برای شناخت حافظ باید عصر او و پیکارش را شناخت. عصر حافظ به راستی یکی از هولناک ترین ادوار تاریخ بود. از نیمه دوم قرن ششم جنبش دراویش شکل گرفت و محروم ترین اقشار و طبقات اجتماعی، در زیر لباس قلندری و درویشی جمع شدند. اینان با شعار عدالت اجتماعی و برابری و برادری - این شعار محرومان همه عصرها - تشکیلات سیاسی خود را به وجود آوردند و حافظ که در اوان جوانی، با مطالعه ادبیات گذشته، به تصوف گرائیده بود، بعدها با شناخت ماهیت حقیقی اش، از آن جدا شد؛ و بعد از قتل شاه شیخ ابو اسحق اینجو حامی و ممدوحش به جنبش دراویش گرائید. جنبش دراویش در قرن هشتم آن چنان نیرومند بود که بیشترین عناصر آگاه زمان خود را در بر گرفته بود. حافظ و عبید زاکانی دو تن از بزرگترین شاعران قرن هشتم به این جنبش گرویده و حتی در دوران سیاه استبداد امیر مبارالدین، تمایلات خویش را پنهان نمی کردند. صفت آزادگی که به «جوانمردی، شرافت مکرمت، وارستگی و مردمی» (دهخدا، ۱۳۳۷، ۸۳) تعبیر و معنی شده است، خود موجد صفات و خلقیاتی چند، از جمله: حق طلبی و ظلم ستیزی و عدالت خواهی در فرد آزاده است. چه انسان آزاده و عدالت خواه، همانگونه که تن به پستی نمی دهد و به قدرتهای فناپذیر جهان دل نمی بندد و اعتنایی به صاحبان زر و زور و تزویر ندارد، همه وقت با ظلم و ظالم مخالفت و از محنت مظلوم و درد محروم، در غم و رنج است و طبعاً با کسانی که به تزویر و ریا، به استعباد و استثمار خلق مشغولند، مبارزه می کند و مخصوصاً اگر چنین فردی، مسلمان نیز باشد، - بی گمان - با الهام از

آیاتی نظیر: «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ...» (هود / ۱۱۳) هرگز نباید شما (مسلمانان) با ظالمان همدست و دوست شوید، و گرنه آتش کیفر آنان در شما خواهد گرفت. [عدالت خواهی و ظلم ستیزی را وظیفه خود می‌شمارد و هواداری از قشر مظلوم و مستضعف جامعه را عهده عهد خویش می‌داند و در قلع و قمع ستم و مظاهر آن به جان می‌کوشد. بنابراین، با سیری در دیوان مستطاب خواجه شیراز، «این سردفتر اهل راز و در حقایق و معارف ممتاز، که لسان الغیب است و ایمان وی مبرا از عیب و ریب» (شوشتری، ۱۲۹۹، ۳۰۳) و با توجه به این که او شاعری عارف است و اصولاً نفس عرفان، و سلوک در راه حق را، آزادی و عدالت خواهی و ستم ستیزی و پرهیز از کج روی و نامردمی از لوازم طبیعی است، پی می‌بریم که او همانطور که از حیث جزالت و شیرینی کلام و نکته دانی و عمق اندیشه و لطافت احساس و عاطفه و زیبایی صور خیال، در میان بزرگان شعر فارسی از شکوه‌مندی و والایی خاصی برخوردار است و رفعت پایگاه هنر شاعریش، مصداقی است واقعی بر این شعر زیبای او که فرموده است:

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب / تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

(دیوان حافظ، ۱۸۴)

همچنین وی از لحاظ آزادی و عدالت خواهی و وسعت مشرب و ظلم ستیزی نیز چهره ای ممتاز و ستایش انگیز دارد و به گفته خود خواجه، او این سرمایه نفیس را از برکت دولت قرآن به دست آورده:

حافظ از معتقدان است گرامی دارش / زان که بخشایش بس روح مکرّم با اوست

(دیوان حافظ، ۵۷)

از ویژگی های دیگر جهان فکری حافظ، که ضمناً لازمه روح آزادی و عدالت خواهی و اندیشه های اجتماعی و اخلاقی او نیز هست، ظلم ستیزی یا مبارزه دائمی و نستوهی است که علیه ستمگران ریاکار و صاحبان زور و تزویر می‌کند و بازتاب این پیکار مقدس به صور گوناگون و در لطیف ترین تعبیرات، در شعرش متجلی است. اگر واژه «ظلم» را آنگونه که در کتب لغت آمده است، به معانی «بغی که تعدی، تجاوز، فزون طلبی، سرکشی و گمراهی است یا: زور، بیداد، جور، عدوان، عبادت غیر خدا و مفاهیمی چون: تعدی عن الحق الی الباطل» (معین، ۱۳۸۱، ۵۵۴) (دهخدا، ۱۳۳۷، ۱۸) در نظر گیریم و آن را به معنی اعم کلمه، شامل همه رذائل و ارتکاب کلیه قبایح و مناهای شرعی و عقلی بدانیم، پی می‌بریم که در جهان بینی خواجه شیراز، مظاهر تمامی این معانی، در اعتراض علیه کسانی که سد راه حق و عدالت و مانع ترقی مردم محروم مستضعف هستند - بویژه آنان که از سرمایه سالوس و ریا و نفاق به منظور دستیابی به جاه و جلال دنیوی و ارضای امیال نفسانی خویش سود می‌جویند - تجلی می‌کند. حافظ در مبارزه ظلم و ظالم، و عدالت خواهی منتقدی است صریح و شجاع. لبه تیغ بران انتقادات سازنده و براهین قاطع این عارف آزاده - که هیچ گاه بد نمی‌گوید و میل به ناحق نمی‌نماید و «جامه کس سیه و دلخ خود ازرق» نمی‌کند و او - که خودبینی و خودرایی را از مظاهر کفر و جرائمی بزرگ و نابخشودنی معرفی می‌نماید و اعتقاد دارد که:

فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست / کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

(دیوان حافظ، ۴۹۳)

بیشتر متوجه ریاکارانی است که دین و حریت را پایمال فزون طلبی ها، عوام فریبی ها و مصلحت اندیشی های ضد مردمی خویش می‌کنند و قرآن و مقدسات مذهبی را دام تزویر و وسیله تحمیق عوام الناس قرار می‌دهند. این است که در بسیاری موارد، او را می‌نگریم که از سرِ درد و به انگیزه احترامی که برای دین و کلام الهی قائل است،

فریادهایی دادخواهانه را بر می آورد و با تازیانه هشیاری بخش، ظاهر سازان سیئه باطن را به کجرویشان متوجه می کند.

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی  
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را  
(دیوان حافظ، ۹)

و در نکوهش و رد و انکار طریق زاهدان و صوفیان ریایی زمانه خویش میسراید:  
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت  
حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو  
(دیوان حافظ، ۴۰۷)

و همچنین:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد  
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

(دیوان حافظ، ۱۳۳)

پس دریافتیم اهمیت وافر و بی بدیل بودن عدل و داد بر همگان واضح و مبرهن است و از قدیم الایام عدالت متساوی و عمومی، بهترین آرزوی هیأت اجتماعی است. قدیمی ترین اصطلاح حقوقی در تاریخ تمدن انسانی هم عدالت است. واقعیت امر نیز همین است که جهان بدون عدل، بی معناست و تمام عالم و هر آنچه در اوست، بر پایه عدالت بنا نهاده شده است

دور فلکی یکسره بر منهج عدل است  
خوش باش که ظالم نبرد بار به منزل

(دیوان حافظ، ۳۰۴)

تردیدی نیست که عدالت را با هیچ عوضی نمی توان به معامله پایاپای گذاشت و حتی عدالت از منظری برتر و بهتر از عبادت است؛ به نحوی که بسیاری از بزرگان معتقدند یک ساعت عدالت بهتر از هزار سال عبادت است.

شاه را به بُود از طاعت صد ساله و زهد  
قدر یک ساعت عمری که در او داد کند

(دیوان حافظ، ۱۹۰)

پایداری حکومت ها و ایجاد امنیت در جوامع هم در سایه اجرای عدالت و دادگری محقق می شود. محتوم است که دادگری، ماندگاری می آورد و دادگر، اگرچه جسمش از این دنیا می رود، نامش در این گنبد دوار به یادگار می ماند. این امر نیز در شعر حافظ مشهود است که در ادامه به آن اشاره می شود:

به قد و چهره هر آن کس شاه خوبان شد  
پادشاهی که به همسایه گدایی دارد  
از عدالت نبود دور گرش پرسد حال  
دشمن دل سیاه تو غرقه به خون چو لاله باد  
دادگرا تو را فلک جرعه کش پیاله باد  
که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست  
عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حسن  
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت  
کمال عدل به فریاد دادخواه رسید

۵,۳. بررسی معانی برخی از واژه ها در دیوان حافظ :

۵,۳,۱. بررسی واژه محتسب (از نظر حافظ) :

در قرون وسطی، در کشورهای اسلامی و در جامعه ایران، در کنار محاکم شرع، سازمان دیگری وجود داشته که وظیفه مراقبت و نظارت امر به معروف و نهی از منکر را انجام می داد و نامش حسب یا احتساب بوده است و مسئول آن را والی حسب یا محتسب می گفته اند. بدین گونه هر جا که ترک گفتن امر به معروف و عمل کردن به منکر ظاهر و علنی می شده انجام وظایف و مداخله محتسب لازم می آمده است. مهم ترین این وظایف عبارت بوده است از مراقبت در حسن انجام نمازهای جمعه، عدم تظاهر به روزه خواری، رعایت حجاب زنان و عدم گفتگو و معاشرت ایشان با مردان در معابر، بازداشت میخواران، مستان، قماربازان، معتادان به مواد مخدر، روسپیان، مبارزه با کم فروشی و گران فروشی و احتکار و تقلب در کسب. عمل محتسب بیشتر جنبه تأدیب داشته و تأدیب او بصورت تعزیر و انجام حدود بوده است. محتسب اگر به تشکیل اجتماع یا مهمانی ای که در آن مردان و زنان به عشرت و شادمانی مشغول او بوده اند پی می بُرد بی اعتنا به مصون بودن حریم و حرمت خانه و ممنوع بودن ورود غیرمجاز به آن، وارد خانه می شد. اگر خمره شراب می یافت آن را می شکست و میخواران را حد می زد یا تعزیر می کرد. نوشته اند که محتسبان حتی وارد کاخ های شاهان می شده و اگر عمل به منکری می دیده اند به صاحب آن کاخ یا خانه هشدار می داده و حتی اخطار می کرده اند. با توجه به این که امیر مبارزالدین بنیان گذار آل مظفر در چهل سالگی از میخوارگی و ارتکاب انواع گناهان توبه کرد و چون خاندان آل اینجو را بر انداخت و خود بر مسند قدرت و حکومت در شیراز تکیه زد انجام وظایف محتسب شهر را خود به شخصه به عهده گرفت و حتی وظایف قاضی و حاکم شرع را نیز که از وظایف محتسب جدا بود خود عهده دار شد. خود صدور حکم و خود اجرای حکم و خود به حد و گردن زدن و خون ریختن بدون احساس کوچکترین تأثیر یا تأسفی پرداخت. به حق، بوسیله فرزندان خود و مردم نکته سنج شیراز لقب محتسب یافت و این لقب به دست حافظ حربه ای داد تا بوسیله آن سنگین دلی، بیرحمی، بی سوادگی، خونریزی و مهم تر از همه تزویر و ریاکاری و مردم فریبی و دکانداری محتسب و یارانش را انتقاد کند و در به تصویر کشیدن اعمال ایشان نیز آئینه دار صادق تاریخ روزگارش باشد و کوبنده تر از همه آنجاست که از رندی محتسب سخن گفته است. (محتسب) با شدت و قدرت حکومت کرده ولی حافظ هرگز نام او را به زبان نرانده بلکه لقب محتسب را ابزاری برای انتقاد و رسوا ساختنش یافته است.

خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد

محتسب فردی است باورمند و متعهد و معتقد گوشش به این حرف ها بدهکار نیست در قاموس او شرع بی قانون میشود آئینه شریعت مکدر و عرش کبریایی می لرزد. ولی حافظ در درون خطوط قرمز و ممنوعه و در بعضی از خلوتگاه ها شیخ و مفتی و محنسب را ملاقات کرده شرکای جرم خود را به خوبی می شناسد و از ریب و ریای آنان و صوفیان لقمه شبهه خوار بخوبی آگاه است لذا با امنیت خاطر خطاب به ساقی می گوید:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه

تزویر می کنند

صوفی نیز که ابن الوقت است دستی بر آتش دارد و اونیز از قافله عقب نمانده بهار توبه شکن او را هم وسوسه کرده از زاویه خانقاه بیرون کشیده و به پای خم نشانده است او هم محتسب را در نهان گاه های مخفی خواران، سبو به دوش و پیاله به کف و سرخوش مشاهده کرده است.

صوفی ز کنج صومعه در پای خم نشست تا دیدم محتسب که سبو می کشد به دوش

کار، کار بی سابقه یی نیست همگی مدعیان دروغین دین و دیانت همدیگر را در همین احوالات دیده اند:

ز کوی میکده دوشش به دوش می بردند امام شهر که سجاده می کشید به دوش

اخیرا اوضاع سیاسی و اجتماعی شیراز در حال از هم پاشیدگی است و بر وفق مراد پیش می رود و حکومت قهر و غضب امیر مبارزالدینی در موضع ضعف و فتور و سراشییبی سقوط قرار گرفته است و روزنه امید از دور سوسو می زند.

حافظ نه تنها از محتسب نمی ترسد از لوم و سرزنش عوام نیز وحشتی ندارد او جسارت پیدا کرده و محتسب و آمران بمعروف و ناهیان عن المنکر از عیش نهانی او آگاهی یافته اند ولی کاری از آنان ساخته نیست .

آن شد اکنون که ز ابنای عوام اندیش محتسب نیز در این عیش نهانی دانست

حدس رند شیراز درست است شاه غازی نیز از اوضاع مطلع شده از دست او نیز کاری بر نمی آید :

حدیث حافظ و ساغر کشیدن پنهان چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست

شحنه نیز از عناصر اجرایی سازمان حسبه در اختیار و تحت فرماندهی محتسب است و هم او و هم آصف دوران (وزیر امیر) از عشق و عاشقی حافظ مطلع هستند ولی قدرت آنان نیز رنگ باخت است:

محتسب داند که حافظ عاشق است واصف ملک سلیمان نیز هم

شهامت و جسارت زندان شیراز بیشتر و بیشتر و امر به معروف ها نیز بی اثر شده است کسی دعوت های آنان به ترک و توبه را گوش نمی کند . سخنگوی زندان آشکارا می گوید:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم محتسب داند که من این کار ها کمتر می کنم

دست رد بر سینه حاکمیت زده شده است.نجوهای بگوش می رسد کار محتسب به جایی رسیده است که برای اعمال منافی شرعی مجوز کار صادر می شود. فساد در اعماق جان حکومت ریشه دوانیدارالحکومه و دار الحسبه اش به دارالفجور مبدل شده است.

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد آمد از پرده به مجلس عرقش پاک کنید  
شد بر محتسب و کار به دستوری کرد تابگوید به حریفان که چرا دوری کرد

خبرها خوش است سخت گیری های دار الحکومه رو به پایان است فرصت طلبان رنگ عوض می کنند. در کار دختر رز گشایش حاصل شده است. هیاهوی نوشانوش به گوش می رسد دختر رز از نهانخانه بدر آمده و از محتسب پروانه کار(جواز کسب) مطالبه می کند، روزگار عجیبی است.  
فساد و آلودگی اعتقادات به ریا و تزویر عمال حاکمیت را از کار اصلی حسبه غافل کرده و در فضای ارباب و تهدید قدری آرام تر شده است .

بی خبر زاهدان نقش به خوان و لاتقل مست ریاست محتسب باده بده ولاتخف

زاهدان غرق در احوال حویش و محتسب مست از باده ریا.

عاشق از قاضی نترسد می بیار بلکه از یار غوی سلطان نیز هم

او متعهد به حفظ منافع حکومت است نمک می خورد و نمکدان می شکند. سنگ به جام می اندازد و سنگ را با جام مناسبی نیست. ولی عرصه بر حافظ تنگ شده است و حق خود را از سلطان مطالبه می کند طلبی توام با طنز و مطایبه .

عمریست پادشاهها کز می تهی است جامم اینک ز بنده دعوی وز محتسب گواهی

شاهد بر این ادعای او خود محتسب است چه گواهی عادل تر از محتسب. اگر چنانچه پادشاه حرمان و خمار صد شبه او را باور ندارد از محتسب پرسد که مورد اعتماد و وثوق حکومت است چگونه؟ حافظ در غزلی هوش ربا اوضاع سیاسی شیراز را در آن روزهای خوش این چنین توصیف کرده است و پایان سرنوشت شوم محتسب مبارزالدینی را بدین سان خاتمه می دهد .

سحر ز هاتف غییم رسیده مزده بگوش	که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
شد آنکه اهل نظر برکناره می رفتند	هزارگونه سخن در دهان و لب خاموش
بصورت چنگ بگویم آن حکایت ها	که از نهفتن آن دیگ سینه می زد جوش
شراب خانگی ترس محتسب خورده	بروی یار بنوشیم بیانگ نوشانوش
ز کوی میکده دوشش بدوش می بردند	امام شهر که سجاده می کشید به دوش
دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات	مکن به فسق مباحات و زهدهم مفروش

۵،۳،۲. بررسی واژه « تعزیر» در شعر حافظ

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند پنهان خورید باده که تعزیر می کنند

خواجه شیراز با وسعت اطلاعات و درس قرآن و کشف کشف از حقایق مزبور مطلع بوده و عمداً و با صراحت کامل گفته است : «پنهان خورید باده که تعزیر می کنند» گرچه تعزیر کنندگان حکومت، گمان دارند که حد شرعی را به مرحله اجرا می گذارند ولی یک کاتب نسخه بردار که از حقایق بی خبر و بی اطلاع بوده و هشتاد ضربه شلاق را به عنوان حد شرعی مسلم می دانسته است کلمه «تعزیر» را غلط پنداشته و به خاطر گل روی حافظ و حفظ آبروی آن نوشته است:

«پنهان خورید باده که تکفیر می کنند» و بعدها که نسخه او رونویس شده است اختلافات نسخ را پدید آورده است. (بهبودی، ۱۳۶۷، ش ۸)

۵,۴. بررسی برخی از مصادیق عدالت در شعر حافظ

۵,۴,۱. کم آزاری و نفی بیداد

عدالت، بنیاد تمام ارزش های انسانی است که در اعلامیه حقوق بشر بدانها توصیه و بر آنها تاکید شده است. جنگ های خانمان سوز هم که به نام تحقق عدالت صورت می پذیرد، غالب آنها یکسره بی عدالتی است و مردم آزاری. اصطلاحی هست در فرهنگ و ادب فارسی موسوم به «کم آزاری». «کم» در این ترکیب، در برابر «بیش» نیست؛ بلکه پیشوند منفی کننده است یعنی «بی آزاری» و نیاززدن مردم اساس اخلاق ایرانی است و توصیه به آن، توصیه به تحقق و گسترش عدالت است و تحقق تمام حقوق انسانی.

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ      که رستگاری جاوید در کم آزاری است

تاکید حافظ در بیت «دلش به ناله میازار...» بر این معنا که هرگونه آزردهن، حتی آزردهن دل کسی با ناله و زاری، کم آزاری و مردم آزاری است و رستگاری جاوید در گرو پرهیز از هرگونه آزردهن و آزار دادن است، نشان می دهد که دنیای آرمانی حافظ که همانا دنیای آرمانی در فرهنگ ایرانی است، دنیایی است آکنده از عدل و داد و تهی از ظلم و بیداد که در آن هر کس به حق خود می رسد. لازمه کم آزاری مهرورزی است. اساس فرهنگ ایرانی و فلسفه ایرانی، که فلسفه اشراقی و عرفانی است، عشق و مهرورزی است؛ عشق، هم بنیاد هستی است، هم ابزار معرفت و هم مادر فضایل.

و اینجا:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن      که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

در نگاه حافظ، کلید گنج سعادت و عدالت، همانا کم آزاری است و اگر این امر تحقق یابد عدالت، تحقق می یابد و با تحقق عدالت، هر کس، چنانکه باید، به حق خود می رسد. از حق آزادی و انتخاب باور گرفته تا حق مالکیت و سایر حقوق. به همین سبب که حافظ مصرعای بلند از استاد سخن و حکمت، سعدی، در گلستان وام می کند تا از بابت نداشتن زور مردم آزاری، خدای را سپاس گوید

من از بازوی خود دارم بسی شکر      که زور مردم آزاری ندارم

حافظ در ابیات فوق در این مورد به اصطلاح، سنگ تمام می گذارد و گناه اصلی و منحصر به فرد آدمیزاد را ستم تلقی می کند.

از سوی دیگر حافظ به خیرخواهی و دوستی و اعراض از دشمنی و خصومت توصیه می کند

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد      نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

و یا در جای دیگر:

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون      نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا  
ای صاحب کرامت شکرانه سلامت      روزی تفقدی کن درویش بینوا را  
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است      با دوستان مروت با دشمنان مدارا

۵,۴,۲. عیب پوشی در اندیشه حافظ

این شاعر بزرگ شیرازی همواره سعی می‌کند راه نجاتی برای انسان‌ها نشان دهد و او علاوه بر اینکه انسان را فردی گنه‌کار می‌داند، بشر را موجودی لایتناهی و بی‌کران عنوان می‌کند. او سعی می‌کند تا با ساخت دو شخصیت زاهد و پیرمغان، این موارد را در تقابل قرار دهد و آموزه‌های اخلاقی را بگوید، همانطور که امام امیرالمومنین علی (علیه السلام) در کلامی گهربار به یکی از اصحاب خویش می‌فرماید «اگر انسانی شبانگاه را در حال گناه دیدی، به او به دید گناه نگاه نکن چرا که شاید او شبانه توبه کرده باشد ولی تو ندانی»، این آموزه اخلاقی را حافظ بسیار در دیوان اشعارش می‌خوانیم.

حافظ در برابر آن گناهان نیز آموزه‌های اخلاقی را می‌آورد و انسان‌ها توان قضاوت همدیگر را ندارند و زاهد دیوان حافظ به شدت قضاوت می‌کند اما پیرمغان اینگونه نیست.

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش

که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت  
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

«تو برو خود را باش» در نظام اخلاقی حافظ بدین معناست که باید انسان‌ها از داوری کردن پرهیزند. حضرت حافظ شیرازی در جای دیگر اشاره می‌کند:

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم  
و چنین است:

جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم

تو پنداری که بدگو رفت و جان برد؟  
حسابش با «کرام‌الکاتبین» است

و در اینجا:

یارب آن زاهد خود بین که به جز عیب ندید  
و همچنین:

دود آهیش در آینه ادراک انداز

الا ای پیر فرزانه مکن عیبم ز میخانه  
که من در ترک پیمان، دلی پیمان شکن دارم

مختصر از نظر حافظ حرمت و منزلت عیب‌پوشی به درجه‌ایست که آن را به منزله «راه نجات» تلقی می‌کند

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات؟  
بخواست جام می و گفت: عیب پوشیدن

که در ابیات فوق حافظ بارها به سرپوش گذاشتن بر عیب دیگران توسط پیر مغان و خطاپوشی او اشاره صریح دارد و خواجه نازک‌دل ما چنان به این مقوله نغز و اخلاق عملی اعتقاد راسخ دارد که بیان می‌دارد از پیر میکده طریق نجات و راه رستگاری را پرسیده است که چیست؟ و پیر در جواب حافظ سرپوش گذاشتن بر عیوب آدمیان و ستار بودن را تنها راه رسیدن به کمال و رستگاری دانسته است.

۶. نتیجه‌گیری:

در اعلامیه جهانی حقوق بشر، آمیزه‌ای از ظلم ستیزی، عدالت‌طلبی، برادری، برابری و مساوات و نیز آسان‌گیری و مدارا دیده می‌شود که در دیوان حافظ نیز ردپایی از تمامی این مقولات، یافت می‌شود. با مطالعه و شناخت اندیشه حافظ به روشنی درمیابیم که وی در مجموع ستایشگر آزادی و آزادگی و عدالت خواهی است و پوشیده نیست که



مبارزه با ریا و زهد ریایی طعنه و طنز و اعتراض مستقیم و بی‌پروا به وضع موجود، آگاهی از اوضاع زمانه و تلاش برای رسیدن به دنیایی بهتر و برتر از مبانی اصلی آزاداندیشی حافظ به شمار می‌آیند. در این جستار تلاش بر آن بود که مبنا و اصول مهم حقوق بشر امروزی را در اندیشه حافظ جستجو کنیم و در پایان نیک دریافتیم که حافظ به زیرکی به بیان مسائل سیاسی و اجتماعی روزگار خود و کرامت انسانی در پرتو عدالت و آزادی پرداخته است و این همان چیزی است که امروزه شالوده اصلی حقوق بشری را شکل داده است. انس گرفتن با حافظ و درک هرچه بیشتر آزاداندیشی او، در اندیشه‌ی ما این اعتقاد را بیش از پیش می‌پرووراند که:

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است  
آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

#### ۷. مراجع:

- الف) برلین، آیزایا. ۱۳۸۲، چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمد موحد، تهران: موسسه نهادگذاری مطالعات علمی و پژوهشی گویا
- ب) بسته نگار، محمد. ۱۳۸۰، حقوق بشر از منظر اندیشمندان، تهران: شرکت سهامی انتشار، اول
- پ) بهبودی، محمدباقر. ۱۳۶۷، ..... که تعزیر می‌کنند"، کیهان فرهنگی، سری پنجم، شماره ۸
- ت) بهرامیان، مسیح. ۱۳۶۶. خطاپوشی، نشریه آینده، پاییز، دوره ۱۳، شماره ۸-۱۲، ص ۶۰۷-۶۱۱
- ث) پروین گنابادی، محمد. تاریخ ابن خلدون. ۱۳۶۳، جلد ۲، تهران: انتشارات علمی و فکری
- ج) پورنامداریان، تقی. ۱۳۸۲، گمشده لب دریا: تاملی در معنی و صورت شعر حافظ، تهران: سخن.
- چ) پوینده، محمدجعفر. ۱۳۷۷، اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه آن، تهران: نشر نی.
- ح) حافظ، شمس الدین محمد. ۱۳۶۹، دیوان: به کوشش خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- خ) حائری، سیدهادی. ۱۳۷۴ آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه گران. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی
- د) خرمشاهی، بهالدین. ۱۳۸۷، شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ، تهران: سروش.
- ذ) دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۳ لغت نامه. جلد ۴. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ر) رحیمی، مصطفی. ۱۳۷۱، حافظ اندیشه. تهران: نشر نور.
- ز) قاری سید فاطمی، سید محمد. ۱۳۸۹، حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر یکم، تهران: نشر شهر دانش
- ژ) قرآن کریم
- س) قربان‌نیا، ناصر. ۱۳۸۹، عدالت و حقوق بشر، فصلنامه بازتاب اندیشه، شماره ۲۴
- ش) کزازی، میرجلال الدین. ۱۳۷۵، دیرمغان: گزارش بیست غزل حافظ بر پایه زیباشناسی و بائر شناسی، تهران: قطره.